

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
الذي كنا لا ندر

حرفای بی انتها

*ENDLESS
SAYS*

الیاس افتخاری نژاد



سرشناسه: افتخاری نژاد، الیاس، ۱۳۷۱ -
 عنوان و پدیدآور: حرفای بی انتها = Endless says / الیاس افتخاری نژاد.
 مشخصات نشر: مشهد، نشر سروش ستاره، ۱۳۹۴
 مشخصات ظاهری: ۶۷ ص، مصور؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۵۷-۲۳-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: بالای عنوان: حرفای بی انتها (مجموعه شعر محاوره‌ای و ترانه)
 عنوان دیگر: حرفای بی انتها (مجموعه شعر محاوره‌ای و ترانه)
 موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ح۴ ۲۳۷ ف/ PIR۸۳۳۴
 رده بندی دیویی: ۸۱۶/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۲۹۱۲۷



هر گونه استفاده از اشعار منوط به اجازه‌ی کتبی از نویسنده می‌باشد.
 شماره تماس مؤلف: ۰۹۳۷۶۲۴۶۳۶۰
 ایمیل: elyas_ef@yahoo.com

انتشارات سروش و ستاره

مشهد - بلوار احمدآباد - عارف ۴ - پلاک ۷ - (۳۸۴۴۴۰۶۳ - ۰۵۱)

حرفای بی انتها

مؤلف: الیاس افتخاری نژاد

حروف چینی و صفحه‌آرایی: میلاد شاهرخ زاده

طرح جلد: مصطفی پرنیان

چاپ اول: ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۵۷-۲۳-۸

شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۴۳۰۰ تومان

پیشکش آن(هایی)
که دوستش(ان)
دارم ...

چند فطر خودمونر...

من خیلی چیزا میخوام برات بگم، اما حرف برای گفتن زیاده و فرصت کم. بخاطر همینم، همین اول میخوامم از تو تشکر کنم که چند خطی رو مهمون من شدی و دومی هم برمیگرده به یکی دو روز قبل از چاپ این کتاب که داشتیم به مطلبی که قراره بگم فکر میکردم. ماجرا از این قراره که ما آدما شاید هر کدوم مون یه دردهایی تو زندگی داشته باشیم اما همه مون یه نقطه مشترک یا بهتر بگم یه آرزوی مشترک هم می تونیم داشته باشیم. نمیدونم چجوری بگم آخه شاید حتی نشه اسمشو آرزو گذاشت!

شاید خیلی بزرگ تر از این حرفا باشه، شاید بشه اونو توی جمله ای زیبا و ناآشنا از یک کتاب دید، شاید توی یه نگاه مغموم؛ تو یه بغض؛ توی یه خشم ساده، تو سکوت یه چهره خسته؛ توی یه اندیشه ی بارور بشه فهمیدش، میشه اونو توی خنده یا یه لبخند معمولی یا دلتنگی یه دوری ساده یا تو پینه های خشک دست های کبود یه کارگرهم دید. بعضی موقع ها باید با زنده موندن یا شاید با جون دادن ببینیمش، اون میتونه هر موقع اراده کنه بیاد، چه وسط جاده یا وسط میدان جنگ یا توی یه صندوقچه ی خالی لابای عکسای قدیمی، اون همه جا سر میزنه، هم بال داره، هم سینه خیز میره و هم میتونه از دیوار رد بشه، با این همه، گاهی اوقات، پشت درهای بسته جا میمونه ولی همیشه هست حتی تو چیزهای خیلی پیش پا افتاده!

می تونیم با سفر کردن، با موندن یا شاید با ترک کردن نشونش بدیم. ممکنه از پیشمون بره ولی خیلی زود برمیگرده و ما آدما خیلی خلاصه بهش میگی، عشق به نظرمن این، همون نقطه ی مشترک همه ی ما آدماس و کاری به چه شکلی بودنش ندارم، فقط امیدوارم همیشه عشق تو زندگی هامون باشه، الهی آمین ...

الاس افتخاری نژاد

«نهم آبان یک خزار و سیصد و نود و چهار»

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
بابابزرگ	۷
دُرّای آهنیِ اِناقِ من	۹
مثلِ پِه برگِ زردِ بی وارث	۱۱
یک عُمر خواب بودم	۱۴
تو با لحظه‌ها صفا کن	۱۷
حرفایِ بی انتها	۱۹
تعریفِ خوشبختی	۲۵
جاده ی عاشق	۲۸
تو خیالَم موندگاری	۳۱
باید یکی تنها بِمونه	۳۴
جَوونی	۳۷
گُلِبِه	۳۹
دل‌سنگ	۴۲
بی دلیل زنده ام	۴۵
بیزارم	۴۸
کتابِ زندِگیمون	۵۱
ما دُنْیایِ هَم نیستیم !	۵۴
زنگِ خطر	۵۷
حافظه ی مجنون	۶۰
کاش میشد	۶۳
آدم نمونه	۶۶

بابابزرگ

یه عاشق، یه شمع سوختنی بودی، چراغِ راهِ من، تو رفتنی بودی
یکم کاش بیشتر پیشم تُو می‌موندی، تُو تا هر وقت بودی خواستنی بودی

یکم کاش بیشتر تو پیش من بودی، یکم کاش بیشتر چشمتو می‌دیدم
درختِ استوارِ زندگیم بودی اگه بودی هنوزم میوه می‌چیدم

بدون ساکت‌تر از دیوارِ میشه حالم، همون وقتا که عطرِ تُو رو کم دارم
بیا که سخت درگیرِ مستونم، بهارم باش تو خواب یا وقتی بیدارم

اگه باشی تو خوابم جشن می‌گیرم، تُو از هر چی بگی من درس میگیرم
تُو دستامو بگیر، من پایه‌ی راهم، بجز دوریت، بهونه هم نمیگیرم

پُر از خیزابه‌های دشتِ نمدارم، تُو از هر چی بخوای، من اعتراف دارم
میونِ همه‌ی پیچ و خمِ راهم، بیا بابابزرگ من راهِ صاف دارم

تو خوابم نعره ها کردم کجا بودی؟ تُو عَمری بود که از خوابم جدا بودی
همش تو خواب و رویا دنبالت گشتم، نگو که تُو همش پیشِ خدا بودی

همین زاکت که از تُو واسه من مونده، نشون میده چقد داغِ تُو رو دارم
بین داغ‌دیده‌ام، بغضِ تُو رو کردم، واسه خواب دیدنت روزارو می‌شمارم

دیگه خسته شدم از عکسِ تو قابت، آخه کم دیدمت من توی بیداری
محیا کن برام دیدارِ چشمتو، دارن بی‌رنگ میشن عکسای تکراری

دَرای آهنیِ اِفاقِ من



درای آهنی اتاقِ من، رو به هیچ منظره‌ای باز نمیشه
 خواستم عاشقِ یکی دیگه بشم، بعد تُو هیچ عشقی دمساز نمیشه
 بعدِ تُو بُغضِ تمومِ آسمون، جا میگیره توی ایوونِ دلم
 حرفای نیمه تمومِ هر دو مون، میشه خاشاکِ بیابونِ دلم
 بعدِ تُو احساسِ پوچی می‌کنم، دِلَمَمِ راضی به هر کاری شده
 نَفَسَمِ حتی دیگه در نمیاد، همه دنیامم که تکراری شده
 حالا این روزای سَرْدَمُو ببین، بدونِ نگاهِ تُو گرم نمیشه
 کلی وصله پینه توی شعرامه، دلِ من با این چیزا نرم نمیشه
 توی جمع احساسِ شادی می‌کنم، میدونی؟ ظاهرِ من مهمتره
 شایدم واسه‌ی چند لحظه شده، تُو و عشقت باید از یادم بره
 اگه تُو منو نخواستی، عزیزم، پس چرا هر شب تو خوابای منی
 اینو نشنوم اَزَتِ یه موقعی، که نمیتونی ازم دل بکنی
 اینو نشنوم اَزَتِ یه موقعی که هنوزم، یکم عاشقِ منی
 اینو نشنوم اَزَتِ یه موقعی که هنوزم، یکم عاشقِ منی

مثلِ یه برگِ زردِ بی‌وارث



مثلِ یه برگِ زردِ بی‌وارث، تو خاطراتِ تُو رها میشم
 محدود شدم اینجا به تنهایی، تنهایی راحت نیست خداییشم
 ذهنم مته دریای طوفانی، حرفام، یه بغضِ بی‌صدا مونده
 من بی‌قراری میکنم اینجا، با خاطرات که از تو جا مونده
 مفهومِ رفتارت برام سخت بود، چپشده تُو رفتی و منم راحت
 از ردِ پایهای تو جا موندم، باید نمی‌کردم به تُو عادت
 حاضر جوابی‌ها تُو نشنیدم، هر لحظه رفتارم مدارا بود
 کور و کَر و با حوصله بودم، حتی بهونه‌هاات زیبا بود
 انقد من دلوایست بودم، که ماهی هم، تو فکرِ دریا نیس
 انقد از راحت گذر کردم، که زخمِ پاهامو مداوا نیس
 آویزه‌ی گوشم نکردم من، تب‌نامه‌های تُوی پُر درد
 هر روز بیشتر نفهمیدم، مفهومِ این دنیای نامرْد

تُو قُرص و محکم، صاف وایسادی، هر لحظه تو باد و جلو طوفان
 با این که تو باد، منو گم کردی، اما هنوز، دارم بهت ایمان
 ایمانِ من واسه غرورت بود، واسه همین سکوتِ کوبندت
 من غرق میشم توی دیروزت، تُو هم برو، به سمتِ آیندت
 تو گردابِ خاطراتِ تُو، حتی رهایی، حُکمِ زندونه
 تو هر راهی ردِ پای تُو، تو هر نگام اسمِ تُو پنهونه
 ترجیح میدم خاطراتت رو، با این که میدونم کجایی تُو
 بی‌فایدهس هربار شروع من، چون باعث هر انتهای تُو

یک عُمر خواب بودم...



عشق با تجاوز به غرورِ من، بی‌راهه رو راحت نصییم کرد
گشتم مسیرِ با تُو بودن رو، انقد گشتم، که شدم ولگرد

انقد خیالت تو سَرَم بود که، دنیامو غرقِ خواب و رویا کرد
از آرزو هام همه دل کندم، از غصه هام و اشکای ولگرد

از فرطِ احساسم به عشقِ تُو، من سینه خیز تا خوابِ تُو رفتم
با تُو، تو مرزِ خواب و بیداری از ترسم از فاصله، می گفتم

بیدار شدم چیشد، نمی دونم، کی گفت، به من چی گفت، نمی دونم
فهمیدم اینو تازه اونجا من، یک عمرِ تو خوابِ تُو مهمونم

تازه چشم به خونه افتاده، به خاکی که، رو قابِ عکسامه
اینجا شبیهِ خونه‌ی من نیس، تصویرِ تُو، تو قابِ عکسامه

جز ژاکت و شلوارِ بی‌رنگم، هیچ کس و هیچ چیز و یادم نیست
از این سکوتِ بی‌دَر و پیکر، می‌فهمی تو این خونه آدم نیست

من شاد بودم در حضورِ تو، حالا شریکم، با دَر و دیوار
از شادیا هیچ انتظاری نیست، بیرحمن، کوتاه و بی‌تکرار

با تبصره تُو پیشِ من بودی، بازِ یگرِ دنیای تُو بودم
بی‌قاعده رویایِ من بودی، کاش که منم، رویایِ تُو بودم

یک عُمَر خواب بودم نفهمیدم، با عشق جز رسواییِ راهی نیست
رسواییِ همیشه تحمل کرد، اما واسه تنهاییِ راهی نیست

تو با لحظه‌ها صفا کن

اگه دنیا لحظه‌ها رو بیره به نا امیدی

تُو با لحظه‌ها صفا کن، آخه دنیا رو چی دیدی

آخه دنیا رو چی دیدی، گاهی گریه‌اس، گاهی خنده

تُو با لحظه‌ها صفا کن، تو تمومِ راهِ جاده

پُر خنده، غرقِ امید، تا یه روزِ بی‌نهایت

تُو با لحظه‌ها صفا کن، همینِ اصلِ حقیقت

مثه آخرِ زمستون، تُو با شادی همزیون باش

تُو با لحظه‌ها صفا کن، خنده‌ی رنگین‌کمون باش

هر کی تو عَما اسیره، یه اسیرِ گوشه‌گیره

اگه از دنیا رها شه، با یه خنده جون میگیره

حواسِت به دنیا باشه، آخه دنیا مثه قنده

اگه شیرینیش زیاد شه، واسمون میشه زَننده

عُمَرِ شادی‌هامون کوتاه، عُمَرِ سختی‌ها بلند

نذار امروزت تموم شه، که دیگه برنمیگرده

حرفای بی انتها ...



باز مانده‌های من، یه مُشت افکارِ مشغولن
 یه کوهِ خاطره‌ی مُرده، یه غُمر اشکای مجهولن
 تا تالابِ چشای تو، منو، مبهوتِ غم کرده
 خیالت جمع که این آدم، به دنیا بر نمیگرده
 یه جور لجبازی مُمتد، یه مُشت حرفای بی‌معنی
 یه پیله دور دنیا، پُر از تکرارِ بدبینی
 نه این که برده‌ی بودن، کنارِ یادِ تو باشم
 ولی میخوام یه چند وقتی، به دور از باد و طوفان شم
 میخوام راحت بشم، از این همه بن‌بستِ اندیشه
 از این آزادیِ مضحک، از این افکارِ بی‌ریشه
 از این احساسِ مشکوکی، که شایسته‌ی تشویشه
 از این قلبی که میسوزه، مته یه گوله آتیشه
 چقد بیرحم شده دنیام، غمِ فردامو میبینم
 چرا بی‌معنیِ شعرام، دارم دردامو میبینم
 فقط تو خواب میدیدم، تو دستم دستِ تو باشه
 میخوام هر جوری میشه، دلم همدستِ تو باشه
 به هر چی چنگ انداختم، نباشم خوار و پُژمرده
 میون این همه آشوب، یه دنیا فرصتِ مُرده
 میبینی، تا میخوام یکم فقط، فکرِ خودم باشم
 یه لشکر یادِ تو اینجان، نمیدارن که تنها شم

یه لشکر در نبودِ تُو، یه لشکر از همه دردام
 از آشوبِ غیابِ تُو، واسه نابودیِ دنیام
 میبینی قافیه‌هامم، کنارِ هم نمیسازن
 چون این افکارِ پُرمرده، دیگه شعر هم نمیسازن
 چقد بیراهه من دیدم، ندیدم راهِ خوشبختی
 کجاس اون مَرِدِ پُر طاق، کجاس اون کوهِ سَرسختی
 مَنی که شونه‌هام خالی، از آرامشِ دنیا شد
 بهونه‌های تکراریت، عذابِ خوابِ شبها شد
 منی که طرزِ رفتارم، با احساسم هماهنگ نیست
 یه غمِرِ توی این گوشتِ هیچ آهنگی خوش آهنگ نیست
 همه حرفامو که گفتم، شاید این بود، گناه من
 نگو اینو، که تُو چشمت، همیشه باز، پناه من
 نگو، روشنی‌ها دورن، شدم با تاریکی همدس
 چه حرفا رو نگفتم من، همه حرفام، تو خوابم هس
 خلافِ روزگار بودن، میدونم، این که جالب نیست
 مئه اون گوشه‌گیری که، به این زندگی، راغب نیست
 بس که وابسته نبودم، به خودم، به تار و پودم
 من سزاوارِ شکستم، پیشِ هر کسی که بودم
 غیرقابلِ شنیدن، حرف‌های آخرِ من
 باز قبول شدنِ نفس‌هام، توی آزمونِ بریدن

دیگه مثلِ قبلنا نیس، که شنیدن، باشه کارم
 حالا من میگم، تُو گوش کن، تا نگی تنهات میذارم
 ببین از نبودنِ تُو، همه جاده‌ها رو گشتم
 از خودم، از تار و پودم، از همه دنیا گذشتم
 میبینی، هنوز میگم تُو، چرا باز شدم صمیمی؟
 بدی‌هات یادم نمونده، یار و غمخوارِ قدیمی!
 یار و غمخوارِ قدیمی، ای تمامِ ناتموموم
 من با تُو انگیزه داشتم، من بدونِ تُو تمومم
 نه فقط بخاطرِ من، واسه دستات که نلرزه
 واسه خنده‌های سبزت که به یه دنیا بیارزه
 واسه مهتاب که شب‌ا شب، پشتِ پنجره بشینه
 دزدکی، از پشتِ شیشه، خنده‌ی مارو ببینه
 واسه کابوسای هر شب که بدونِ تُو میبینم
 واسه کَلّی حرفِ تازه، وقتی با فکرِت میشینم
 واسه گوله کردنِ برف، بوی نَم کنارِ بارون
 واسه اثباتِ محبتِ تو وجودِ هر دو تامون
 واسه یه دنیا نشونه، یه قطارِ لذتِ کوتاه
 واسه این همه بهونه، تُو پیشم باش، تا ته راه
 میدونم میگی الان تُو، اینا حرفِ تازه‌ای نیس
 من نمیتونم بمونم، با تُو هیچ انگیزه‌ای نیس

با این اعترافِ تلخت، از چشایی که شدن خیس
 هنوزم، میای، می‌دونم، این که خواسته‌ی کمی نیس
 یه درخت تو دستِ بادم، پُرم از تضاد و تلقین
 یه بار عاشقِ سکوتَم، مته یه ترانه غمگین
 یه جا اعتنا نکردم، به تـمومِ این زمونه
 یه جا منتظر می‌موندَم، واسه حتی یه نشونه
 این همه تیره و روشن، تو وجودِ مُبهمِ من
 شاید حس کنی دیوونه‌ام، از غمِ با تُو نبودن
 از وِرایِ این همه حرف، پشتِ این تکرارِ دردا
 تُو رو تا همیشه خواستم، واسه امروز، واسه فردا
 ما نداشتیم، یه کمی بغض، یه مشت عکس قدیمی
 یه کمی عشق، یه کم شور، کلی حرفای صمیمی
 اما هر بار تُو رو دیدم، چشات، اسممُ راحت صدا کرد
 توی چشمت، یه معمّا، منو از دنیا جدا کرد
 هیچی اندازه‌ی چشمت، توی خاطرَم نمونده
 تُو شریکمی تا هر وقت، که ازت خاطره نمونده
 چجوی شدی شریکِ همه‌ی دقایقِ من؟!
 تُو که دستاتم نداشتی، توی دستِ عاشقِ من
 پیشِ من خنده نکردی، من که اشکاتو ندیدم
 چرا رفتی، بیا برگرد، من که موهاتو ندیدم

من به جز دَرْدای کهنه خیری از عشقت ندیدم
 منو دستِ کم گرفتی، ولی اصلاً نَبُریدم
 تُو که یکبارم نداشتی جا بمونیم، زیرِ بارون
 دوخطِ حرفِ عاشقونه، واسه لمسِ سایه‌هامون
 ما با هم جایی نرفتیم، راه رفتنی، نداشتیم
 ما تو اون مدتِ کوتاه، حرفِ پنهونی، نداشتیم
 از چی خاطره بسازم، از یه دوست داشتنِ ساده؟!
 از توهمِ رسیدن، تو ســـــرابِ تلخِ جاده؟
 ما اصن با هم نبودیم، تویه قابِ عکس، دو تامون
 از چی خاطره بسازم، وقتی دورن، سایه‌هامون
 چجوری شدی شریکِ لحظات و باوَرِ من
 غیرِ قابلِ شنیدن، قصه‌های آخرِ من
 من سرآغازِ شکستم، من شروعِ اشکِ جاری
 تُو یه تصویر، تا همیشه، تو خیالم موندگاری
 واسه اینه نمیدونم از کجا، شروع کنم من
 وقتی معنیِ غروبم، چجوری، طلوع کنم من
 این همه تیره و روشن، تو وجودِ مبهمِ من
 کارِ این روزامه انگار، محوِ پاییزِ تُو بودن
 توی تاریکیِ دنیام، بینِ این شبای یکدس
 کلی حرف داشتم، نگفتم، همشون تو خوابِ من هس

تعریفِ خوشبختی

چهرَم مَثه ابرای سنگینی، که پُر شده از دودِ سیگارم
هر کی نگاهم کنه، فهمیده، که من پُر از فکرای بیمارم

انگار زمان، با من هماهنگ نیس، هر پلک زدن، قدِ یه دنیائه
اتمامِ این دنیای پُر آشوب، تنها امیدم، توی فردائه

تو سَرسرای تَرکِ چشما تم، یک روز مونده به زمستونم
اما هنوز، خیره به چشما تم، مجروحِ اشکای تُو میمونم

یکبار نشد راحت بگم با تُو، حرفایی که تو ظاهرَم گم بود
با این همه پیمانه‌ی صبرم، بیشتر از طعنه مَرَدُم بود

بیعانه میدم قلبمو شاید، حتی همین بیعانه باعث شه
یک معجزه بینِ دو تا آدم، بینِ دو تا دیوونه حادث شه

به انتظار هیچ اعتباری نیس، اما به فردای تُو خوشبینم
فردایی که من مَرَدِ دُنیا تم، با تُو سرِ یک سفره میشینم

شاید اگه تُو سهمِ من باشی، سرشارِ خوشبختی نشم، شاید
اما باید کمتر بشه سختی، باید همینجوری بشه، باید

باید حواسم پَرتِ چشمتا شه، باید به دنیای تُو مدیون شم
باید سخت گیری کنم هرجا، اما واسه تُو خیلی آسون شم

اونجاس که هر چی غم دارم هیچه، هر چی به جز تُو، واسه من پوچه
با تُو، تو هر راهی بِرَم خوبه، حالا اگه صافه یا پُر پیچه

تعریفِ من از زندگی با تُو، چیزی بجز عشقای پیچیده‌اس
ما عشقو میسازیم عزیزِ من، تعریفِ خوشبختی، همین و بس

جاده‌ی عاشق

از این بارون که می باره، ندارم حسِ شفافی
 نباید باشه بارون چون، ترانه ام نم داره کافی
 تناقض داره افکارم، تا وقتی که تو این راهم
 پُر از احساسِ زیبا و پُر از دردای کوتاهم
 یکم سایه، یکم روشن، یکم شاد و یه کم غمگین
 می پیچه باز توی گوشم، صدای بادِ آهنگین
 صدای باد، صدای عشق، که از دنیا جدا مونده
 یه معدن ترسِ تنهایی، که تو این جاده ها مونده
 همه میگن دلِ جاده، همش بیمار و غمداره
 خودم دیدم که طوریش نیس، کی گفته جاده تب داره؟
 شاید تنها یکم باشه، ولی بیتابِ یارش نیس
 توقع های بی مورد، همه دار و ندارش نیس
 شدم کاشفِ تنهایی، تو این که دیگه حرفی نیس
 بجز تنهاییِ جاده، دیگه هیچ اعترافی نیس

یه جاده خالی از مَرَدَم، پُر از بیراهه‌ی بن‌بست
 یه جورایی شبیهِ من، شبیهِ زندگیِ سادست
 به دور از ناصبوری‌ها، تصوّرهای نامعلوم
 همیشه دلخوره از این همه، عشقای نامفهوم
 یه جاده که شده تنها، هنوزم فکرِ فردا هس
 نمی‌میره تا فردا هست، همین عشقه، که اینجا هس
 بدون یه درختِ سبز، چقد صاف و چقد یکدس
 چه زیبا زندگی کرده، چه زیبا فکرِ فردا هس
 من اینجا تازه فهمیدم، چقد عاشقِ تو دنیا هس
 یه جاده که شده تنها، هنوزم فکرِ فردا هس

تو خیالم موندگاری

فصلِ پاییزِ دلِ من، همیشه موندنی بوده
جز نیازِ تُو رو دیدن، هیچ بهونه‌ای نمونده

نه کسی دارم من اینجا، تا بخاطرم نمیره
نه کسی که با تبِ من، یه دقه آرام نگیره

نه دارم عشق و بهاری، نه که خاکی و دیاری
هر جای دنیا که باشم، تو خیالم موندگاری

تو خیالم موندگاری، مژه عکسِ یادگاری
قابِ بی‌عکسِ تُو می‌گه، که آرم خبر نداری

تو خیالم موندگاری، اگه رویامم دو رنگ شه
ماهیِ سرخِ خیالم، از ندیدنت نهنگ شه

وقتی نَجوا میکنم من، اسمِ زیبای شما رو
دیگه یادِ منمونه فرقِ پاییز و بهارو

احتمالِ تُو رو دیدن، شده لالاییِ شبهام
تنها امیدِ منِ اینه، توی بی‌برگیِ دنیام

اگه من هنوز اسیرم، توی باغِ خشک و خالی
واسه اینه که تُو شاید باز باشی تو این حوالی

فارغ از هر جا که هستی، پشتِ احساسی که داری
کاش تو پاییزِ خیالم، تُو بگی که موندگاری

باید یکی تنها بِمونه

یه اسکله تو خوابِ من بود، باید واسش دریا بسازم
 باید از این خوابای مُبهم، یک عالمِ زیبا بسازم
 تصویرِ تکراریِ دَردام، تو این شبا خیلی زیاده
 باید از این خونه برم من، شاید یه روز پای پیاده
 دَرکی از این خونه نداشتم، هر جا که چیزی روبه‌راهه
 باید برم هر جور که میشه، موندن همیشه اشتباهه
 باید یه روز هر جوری میشد، این زندگی تغییر میکرد
 کابوسمُ هیچکی نفهمید، باید یکی تعبیر میکرد
 کابوس شبیه قطره‌ای سرد از گونه‌هام افتاد و رد شد
 سَر زد به خوابِ هر شبِ من، دنباله‌ی خوابای بد شد
 کابوس که سهل حتی رویام، هر بار، صدای ناله می‌داد
 این زندگی اخبارِ مردی، که رفتو، شده مچاله می‌داد
 هر چی تَبَسَم کرده بودم، از پشتِ پام، راحت در اومد
 با ضربه‌های سخت و مُحکم، کاسه صبرِ من، سر اومد
 وقتی که از خونه تو ذهنم، تصویرِ دنیایی سیاهه
 باید از این خونه برم که، یک شوره زارِ بی‌پناهه

توشه‌ی راهِ من همین شد، کلی هوس که تو دلم موند
 تصویرِ دنیای سیاهی، که توی اصل و باطلم موند
 با این که توشه‌های راهم، سنگین‌تر از کلِ زمینه
 بازم میرم هر جور که باشه، باید یکی سختی ببینه
 میرم تا هر جا که بتونم، تا ردی از من جا نمونه
 دلتنگیا همیشه هستن، باید یکی تنها بمونه
 سرکش‌ترین آدمِ این شهر، یک مردِ بی‌سایه شدم من
 از ترس کابوسای هر شب، بی‌اصل و بی‌پایه شدم من
 گوشم بدهکارِ کسی نیس، حتی اگه جایی بمونم
 این بی‌کسی دردِ کمی نیس، با بی‌کسی تنها می‌مونم
 شاید بتونم توی این راه، من نبضِ دنیامو بسازم
 باید بهونه داشته باشم، تا باقیِ عُمرِ نیازم
 از غصه‌های بی‌سرانجام، از هر نگاهِ تازه سیرم
 از ترس هر نگاهِ تازه، دارم تو این بیراهه میرم
 حالا که از این خونه میرم، باید همه دنیا بفهمن
 این آخرین تصمیمِ من شد، رفتن بجای دل شکستن

جَوونی

جوونی خیلی قشنگه، جوونی خوش آب و رنگه

یه جوون پاکِ و رعنا، قلبش صاف و یه رنگه

یه جوون پر از غروره، غمِ وانش معنی نداره

یه مقدمه اس که میره تا تهش ادامه داره

یه جوون پُر از امیده، یه جوون همیشه خسته

دنیا رو نمی‌پرسته، چون به دنیا دل نبسته

یه جوون پُر از سوال، یه جوون پُر از جواب

یه جوون همیشه بیدار، حتی وقتی که خواب

یه جوون خوشِ تو رویا، غمِ فردا رو ندیده

پُر آرزوی زیبا، سختی‌ها رو نچشیده

یه جوون باید بتونه توی سختی کم نیاره

واسه رویاهای فرداش، سختی‌ها رو جابذاره

یه جوون خسته همیشه، درد سنگینی نداره

تا تو سختی‌ها نباشه، زندگیش معنی نداره

کُلبه

کلبه‌ی تنهاییِ من واسه من خاطره داره
هر یه تیکش، هر یه گوشش، تُو رو یادِ من میاره

توی کلبه بعدِ عمری که تُو رو ندیده بودم
یه خبر گرفتم از تُو، تا نگی فکرت نبودم

یه خبر گرفتم از تُو، تا نگی فکرت نبودم
آخه تُو شدی یه جزئی از خودم، از تار و پودم

چیک چیک آبِ توی کلبه، خبرِ بارون میاره
خبرِ غصهِ چشمت، منو آروم نمی‌ذاره

کلبه هم خیس و تَکیده، اما چشمام پُر امیده
شاید باز خبرِ بیارن، یارت از سفر رسیده

هنوزم تنهام تو کلبه، اما منتظر میشینم
کورم از شیون و گریه، رقصِ بارونو میبینم

آفتاب و مهتابو دیدم، من چه سختی‌ها کشیدم
از سکوتِ سردِ کلبه، من چه چیزایی شنیدم

تو این کلبه‌ی قدیمی، تُو منو تنها گذاشتی
حتی از ندیدنِ من، ترس و واهمه نداشتی

میشینم منتظرِ تُو، یه خیالِ خُشک و خالی
توی کلبه‌ی خیالی، رویِ صندلی، رو قالی

رقصِ بارون، عکسِ دیوار، صندلی، کتابِ بیدار
تنها سرگرمیِ من شد، در نبودنِ تُو ای یار

تنها می‌مونم تو کلبه، با دو تا چشای خیس
دلخوشم به خاطرات، خاطراتو می‌نویسم

دلسنگ

چقد راحت دروغ گفتمی، آرم راحت بریدی تُو
 تظاهر کردم سخته، چه دردایی کشیدی تُو
 بجای درک رفتارم، میگفتی از پیشتم میرم
 شاید فرقی نداش واست، من از دردام سرازیرم
 تو فالَم سنگ می دیدم، نگو که قلبِ تُو بوده
 یه مشت افکارِ آلوده، تو دنیایِ تُو جا مونده
 همون جایی که تو فالَم یه خطِ تیره می دیدم
 باید عذابِ دنیامو تو چشمت، خیره می دیدم
 یه بادِ بی طرف موندم، یه مُردابِ درد و بدحالی
 شده تصویرِ تُو واسم، یه عشقِ پوچ پوشالی

تُو با دنیای کوچیکت، تو فکرِ این و اون بودی
 چه خوب بازیگری کردی، چجوری مهربون بودی
 شاید عادت شده واست، حضورت فاجعه، باشه
 بریزه اشکِ اونی که، میتونه مرحمِ تُو شه
 تُو می ترسی از آینده، تا رفتارت همین باشه
 تُو با دنیات گلاویزی، تا قلبت آهنین باشه
 با اون اشکای پنهونی، که پشتِ خنده هات پیداس
 نمی بخشم تُو رو خویم، عذابت، بدتر از اینهاس

بی دلیل زنده‌ام

میترسم از، تنها شدن
 از گم شدن، پیدا شدن
 میسوزم از، سرمای تن
 از غصه‌هام، که پیشتن
 این حالمه تا دوری تُو
 تا ساکتو، مشکوکی تُو
 فکرام همیشه ناتمام
 کوچیک شده، دنیا برام

زخم شده دستِ من از شیشه‌های قابِ تُو
 جای من بغل بگیرِ تمومِ اضطرابِ تو
 با سکوتِ تُو، غرورِ من، فاصله تغییر می‌کنه
 بذار بهت دروغِ نغم، دوریت منو پیر می‌کنه

پینه زده، چشم و دلم

یک قبر بی مرده شدم

پوسیده باز، دنیای من

غمگین و دلمرده شدم

با این غمها، که دور من

مفلوک و بازنده، منم

تعبیر این روزام می‌گه

که بی دلیل زنده، منم

سرد شدم، بی تاب شدم، پشت به این پنجره‌ها

بی خواب شدم، بیمار شدم، بیزار از این منظره‌ها

جای تو حتی خالیه اینجا جلوی شومینه

اینجا یکی شبیه من حرف میزنه با آئینه

بیزارم...



از این چیرگیِ دردا، رو تار و پودِ این روزام
 از این بغض‌های چند ساله، که جا موندن توی دنیام
 از این تلخیِ سیگارا، از این اشکای نافرجام
 از این عادت به عادت‌ها، تحمل کردن رنجام
 از این دشمنیِ بینِ منو، روزای آینده
 از این روزای بی‌برگشت، که به فردام می‌خنده
 از این تلقینِ آرامش، تو این بی‌تابیِ جاری
 هراس از پرسه‌ی شبهام، تو کابوسای تکراری
 از این بیراهه رفتن‌ها از این بی‌سایه بودن‌ها، من سخت بیزارم
 از این بیگانه بودن‌ها، از این سنگینیِ حرفا، من سخت بیزارم

از این تنهاییِ مُبهم، از این بی‌سایه بودن‌ها
 یا این تاریکیِ مُژمن، بدونِ نور دیدن‌ها
 از این افسانه خوندن‌ها، ولی کابوس دیدن‌ها
 بجای عاشقی شاید، همش بازیچه بودن‌ها
 شدن درگیرِ رویاها، ولی هیچکس نمودن‌ها
 به عشقِ هر کسی لبخند، در آخر اشک ریختن‌ها
 از این بیراهه رفتن‌ها از این بی‌سایه بودن‌ها، من سخت بیزارم
 از این بیگانه بودن‌ها، از این سنگینیِ حرفا، من سخت بیزارم

شدن مونسِ هر زخمی، در آخر زخم خوردن‌ها
 نداشتن هیچکسو تنها، ولی تنها شکستن‌ها
 از این عشق‌های بعد از مرگ، از این پوچی رفتارها
 از این اشکای بی‌وارث، یا تصمیم‌ها و اجبارها
 از این نابودیِ احساس، تو روزای تمومِ سال
 یه مشت رفتارِ نامفهوم تو دنیای منِ بد حال
 از این بیراهه رفتن‌ها از این بی‌سایه بودن‌ها، من سخت بیزارم
 از این بیگانه بودن‌ها، از این سنگینی حرفا، من سخت بیزارم

نباید برگِ آخرِ شم، تو این بازیچه بودن‌ها
 نباید غرقِ دنیا شم، تو این عادت به موندن‌ها
 نباید دل بدم هر دم، یا تو تاریکی‌ها گم شم
 بشم همپای هر راهی، شبیه حرفِ مرگِ شم
 از این بیراهه رفتن‌ها از این بی‌سایه بودن‌ها، من سخت بیزارم
 از این بیگانه بودن‌ها، از این سنگینی حرفا، من سخت بیزارم

کتابِ زندگیمون

هر دو میرسیم به فردا، با دو رنگِ متفاوت
 بر فرازِ غصه‌ها من، تُو هنوز مشکوک و ساکت
 هر دو می‌نالیم از این که، یکی درک نکرده ما رو
 با یه لشگر بی‌قراری، می‌سوزونیم لحظه‌ها رو
 آره میشه با محبت، پُر کنیم، تنهایی مونو
 این همون شعارِ کهنه‌اس، که ندید، جدایی مونو
 این جدایی که تمومش، یه کتابِ ناتمامه
 اولش رو نمیدونیم، آخرشم مُهر و مومه
 فصلِ اولش، رسیدن، با نگاهِ عاشقونه
 حرفای خصوصی حتی، خنده‌های بی‌بهونه
 دو تا کم طاقتِ عاشق که همه راهو دویدن
 ما نفهمیدیم چطور شد که غم‌مون سر رسیدن
 مئه یه حصارِ گنده، دورِ دنیا رو گرفتن
 من تو فکر با تُو بودن، تُو باز از فاصله گفتن
 شاهدِ دنیایی بودم که به دستِ تُو، خراب شد
 از تقاصِ انتخابم، فصلِ عاشقیم، عذاب شد
 ابرای سفید، سیاه شد، خنده هامون اشک و آه شد
 ما به هم قول داده بودیم، هر چی گفتیم اشتباه شد
 پا به پای هم تا آخر، قولِ بینِ ما تا شد
 پس چی باعث شد که آخر، دنیامون از هم سوا شد

تُو پُر از رویای زیبا، من که اندازت نبودم
 اگه روزی شدی گمراه، نگي من پشت نمودم
 پای هر ورق، تو هر فصل، تُو بودی ازم فراری
 من تو فروردینِ دردام، تُو، تو مهرِ بی‌قراری
 بی‌قرارِ کسی میشی که میدونم لایقت نیس
 اون تُو رو باور نداره، شادیِ دقایقت نیس
 میدونم حرفام حسودی، یا یه اعترافِ سادست
 جایی جز همین ترانه، مگه میشه به تُو دلبست
 فارغ از هر چی گلایه، که شاید خودت بدونی
 منو هر جا با تُو رفتم، میتونی بازم ببینی
 خیلی چیزارو نگفتم، تا بازم بمونه پنهون
 پر قصه‌های تلخیم، تو کتاب زندگیمون

ما دُنْیای هم نیستیم !

من در صَدَدِ بودم بفهمم که، عشقت چرا، تبدیل به نفرت شد
چند وقتِ درگیرِ همین بودم، تا دردِ من، تبدیل به عادت شد

تکلیفِ ما روشن نشد بازم، حتی اگه با هم نشستیم ما
بی فاصله از هم نشستیم ما، اما تو فکرِ هم نبودیم ما

من تازه اونجا بود که فهمیدم، ما خیلی با هم، فاصله داریم
ما هر کدوم یک سمتِ دیواریم، کاش میشد این دیوارِ برداریم

من با غرورِ نفرت انگیزم، اقرار به دلتنگی نمی‌کردم
این اولین گناهِ من بود که احساسِ دل‌سنگی نمی‌کردم

افسارِ احساسمو می‌دیدم که با سکونتم، گم و گور میشه
حرفایی که، از من نپرسیدی، داره از این حافظه دور میشه

تُو وحشت از وابستگی داشتی، دردی که واسه من حقیقت شد
اشکای من، حین سکوت تُو، تازه‌ترین معنیِ غربت شد

تا قصد برگشتن بهت داشتم، تُو راه رفتن رو نشون دادی
تُو توی اون دیدار بی‌مورد، تحریفِ دنیامو نشون دادی

خواستم که از حسّتم بگم با تُو، شاید که تُو درگیرِ موندن شی
اما یه چیزی این وسط کم بود، اون چیزی که تُو باعثش باشی

مثل یه لبخند، ساده و زیبا، ما بینِ مرزِ فاصله‌هامون
حسّ قشنگِ خاطره گفتن، از خواب و از دنیای زیبامون

من تازه الان اینو فهمیدم، شاید که ما رویای هم نیستیم
رفتارِ سرد ما مسلّم بود، قطعاً که ما دنیای هم نیستیم

زنگِ خطر



توی رویاهای پیرم، می‌کنن، سَرار از تن
 باخودم می‌جنگم از بس، همه حرفام نصفه موندن
 حرفای نصفه رو ول کن، بُکشیم، دیگه، نمیگم
 نه تو فکرِ تُو می‌مونم، نه تو فکرِ یکی دیگم
 حرفای نصفه رو ول کن، هر چی که نگفته بودم
 تُو رو تنها نمیذاشتم، ولی تنها جا می‌موندم
 تُو ندیدی تو نبودت، این پاهام، شهرُ مرور کرد
 تُو باید تنها بمونی، تا بفهمی، دردِ این مَرَد
 هرچی قافیه تو شعر بود، واسه تُو آماده کردم
 تُو منو نگاه نکردی، به صدات بسنده کردم
 توی هر حالتی بازم دردِ تُو، دردِ مَنَم بود
 تُو که خنده‌هاات همیشه، واسه دلخوش کردنم بود
 وقتی تو ساحلِ چشمات، راهی به دریات نداشتم
 من بازم صدات می‌کردم، کاری به نگات نداشتم
 حرفامو خلاصه کردم، تا تُو خسته نشی از من
 با تُو کارِ من همین بود، به سکوتِ افاقه کردن

به سکوت افاقه کردم، غَمامو مچاله کردم
 حِسَمو با هر نشونه، به چشات حواله کردم
 اگه نقاشی میکردم، روز و شب، مَرْدَمِ شهر و
 با تُو صادقانه بودم، بی کَلک، بی راهِ دَرِ رو
 تُو نمی پرسیدی از من، واسه تُو مهم نبودم
 دَمِ دستِ تُو همیشه، پیشِ پا افتاده بودم
 با تُو تنهاتر شدم من، پیدا بودم، گُم شدم من
 بس که می گفתי نمی خوای عشقمو، مردم بفهمن
 با یه خَروار از بهونه، تُو منو کلافه کردی
 به بهارت نرسیدم، به خزون اضافه کردی
 تُو با طعنه‌هاات همیشه، دلمو بدجور سوزوندی
 تُو با لبخندِ دروغت، توی این حافظه موندی
 من قسم خوردم که حتی، توی خوابتم نباشم
 جایی جز همین ترانه، من محاله با تُو باشم
 وقتی ضربه‌های حرفت، واسه من مثله تبر بود
 تُو از اول کاش نبودی، بودنت زنگِ خطر بود

حافظه‌ی مجنون

واسه جبران دیگه دیره منم خسته شدم این بار
دل هشیار و آرومم، شده پُر وصله و تبار

میگی، شبها که آرومی، کنار پنجره خوابی
منم تا صبح راه میرم، پُر از احساسِ بی تایی

نزن طعنه که آرومم، من از دنیای تُو پیرم
تُو هر چی سرد شی با من، مَنَم که سمتِ تو میرم

رو دوشم داره می لرزه دو تا صندوقچه ی خالی
یکی این دردِ تنهایی، یکی این عشقِ پوشالی

دو تا صندوقچه لبریز از هجومِ تُو به ذهنِ من
میشم بیتابو زخم خورده، به جرمِ عاشقت موندن

همون زخمایی که بازم، از عشقِ من شده پیدا
تمامِ شهرِ من سایه اس، چقد تاریک شده دنیا

واسه این بود اگه گفتم، نمیخوام دیگه برگردی
با این که تُو پیشمونی، قبول داری بدی کردی

گذشتِ ثانیه‌ها از همین، زندگیِ پُر درد
میدونم سخته تنه‌اشی، ولی انقد نگو برگرد

یه موقع فکر نکن خواستم، تُو هم، تو حالِ من باشی
ولی دیدی چقد سخته، چقد سخته که تنه‌اشی

شاید فرسنگ‌ها دوریم، کنارِ فاصله‌هامون
ولی جایی نمیری تُو، از این حافظه‌ی مجنون

داره یادم میاد تازه، سپاهِ خشم‌های تُو
مکافاتِ همیشم بود، غرورِ چشم‌های تُو

بدون یک روز که تودنیات، به جُز من دردی باقی نیس
نشی دلخوش به برگشتم که دیگه اتفاقی نیس

میدونی که دلم از تُو، از این شیدایی، غافل شد
داره می‌غلته رو تکرار، همین دنیام، که باطل شد

کاش میشد . . .

بینِ این همه بزرگی، ماه و آسمونِ رنگی
کاش میشد با تُو بمونم، وای چه رویای قشنگی

کاش می‌شد پروانه باشم، تا که دورِ تُو بگردم
تُو بگی چقد قشنگی، حتی وقتی گریه کردم

کاش می‌شد ستاره باشم، برقِ چشمتو ببینم
خیره تو چشام بمونی، نازنینِ نازنینم

کاش می‌شد پرنده باشم، تا که دلگیرِ تو باشم
پَرامو ازم بگیری، من زمین‌گیرِ تو باشم

کاش می‌شد ترانه باشم، شعرِ عاشقانه باشم
نقطه باشم، جمله باشم، حرفِ صادقانه باشم

کاش یه یادگارِ ساده، عمری با تُو بوده باشم
یه نسیمی که تونسته عَطرِ حَس کرده باشم

هوسِ تنها نشستن، تو خیابون، روی برفا
ذوقِ تکرارِ ترانه، توی تنهاییِ شبها

حتی یه حسرتِ ساده تو دلِ سنگِ تُو باشم
یا تو چنتا نُتِ ساده، بُغضِ آهنگِ تُو باشم

کاش میشد منظره باشم، مَثه یه تصویرِ ساده
مَثه حرفای خصوصی که تو زندگیت زیاده

مَثه حرفای خصوصی که فقط خودت میدونی
کاش میشد قَدِ یه لبخند، تُو کنارِ من بمونی

هر چی با نگام میگفتم، تُو صدامو نشنیدی
کاش میشد اما نمیشه، تُو تو فالِ من نبودی

آدم نمونه

از سنگفرشِ رو خیابونا
از حاشیه‌های توی جاده
از هر چی که باشه جلو چشمم
من شعرِ عاشق—ونه میسازم

از این همه صبر و شکیبایی
از این هراسِ تلخِ تنهایی
از این همه فکرای پُژمردم
دارم واست گلخونه میسازم

از اون نگاهِ خُشک و خالیتو
از همه حرفای دو پهلوتو
از هر چی که از تُو بجا مونده
تو خاطرَم، نشونه میسازم

از ردِ پاهات، تو کابوسم
 حکاکیِ اسمت تو امروزم
 تُو شک نکن، یک روز میبینی
 که از همینا خونه میسازم

خونـه بدونِ تُو مگه میشه
 دنیا، بی امید، مگه میشه
 اما بدونِ پیشم اگه باشی
 من عمارتِ شاهونه میسازم

میسازمو، میسازمو، حیفه
 حسم بشه نصیبِ دیروزم
 دارم از این فواره ی دردام
 من آدمی، نمونه میسازم